

ابوالیغی العباس بن طرخان

از شعرای ذواللسانین قرن دوم هجری

﴿ وفاتش در حدود ۲۳۰ هجری ﴾

نظم آقای عباس متبال

در قرون اولیه استیلای عرب و مغلوب شدن آئین و زبان و خط و آداب قومی ایرانی شعر فارسی یعنی آن کلامی که بتعبیر خواجه نصیر الدین طوسی در معیار الاشعار « در نفس تأثیر کند بر وجهی از وجوه مانند قبض و بسط » و مثل اشعار عروضی عرب مقید بقید قافیه و وزن نباشد نیز بتدریج متروک افتاد و اگرچه عامه همه وقت الحان و سرودها و باصطلاح امروز تصنیف هائی بهمان سبک و سیاق شعرهای قدیم خود داشتند و باواز خوش و نوای چنگ و رود میخواندند ولی شعر فارسی کتابی در ماوراء النهر و خراسان از طرف گویندگان دری زبان متدرجاً بتقلید از شعرهای عروضی عرب شروع شد و بسعی ایشان نظم فارسی دری که اشعار امثال حنظله و ابوسلیک گرگانی و شهید بلخی و رودکی و دقیقی و استادان دیگر عصر طاهری و صفاری و سامانی نمونه های یخته آنست ایجاد گردید.

مابین دوره‌ای که خط و کتب پهلوی و با آنها اشعار و سرودهای هجائی قدیم ایرانیان از میان میرفت و نظم جدیدی روی کار می آمد یعنی در قرن اول و دوم هجری چنانکه بدان اشاره رفت بهمان وضع قدیم اشعار و سرود هائی تر کیب میکردند و میخواندند که در موقع خواندن بنظر موزون و با آهنگ می آمد ولی چون آنها را بر روی کاغذ می نوشتند آشنایان بعروض عرب آنها را در ردیف کلام منشور می گرفتند و در تعریف همین نوع الحان قدیم فارسی است که ابوهلال العسکری میگوید: « قسمتی از الحان فارسی است که در قالبی غیر از قالب نظم شعر ریخته میشود، و در خواندن الفاظ را کش میدهند بشکلی که الحان منظوم است و الفاظ منشور ۱ ». و خواجه نصیر الدین در باب وزن شعر گوید: « وزن از فصول ذاتی شعراست الا آنکه هیئت هائی باشد که تناسب آن تام نباشد و نزدیک باشد بتمام مانند اوزان **خسر و انیها** و بعضی **لا سگو بها**، و شاید که بعضی امم آن را بسبب مشابهت از اوزان شعر شمرند و بعضی بسبب عدم تناسب حقیقی شمرند؟ » و غرض خواجه از این هیئتهای تام مانند همان الحان یعنی شعرهای هجائی فارسی است که قبل از اسلام تمام اشعار و سرودهای ایرانیان بهمان وضع بوده و بعد از اسلام فقط در میان عامه یا ولایاتی که هنوز شعر دری چندان در آنها نفوذی نیافته بود رایج مانده است و بهمین علت هم آن نوع اشعار را **فهلویات** میگفتند یعنی اشعار ولایتی در مقابل سخن دری که زبان شهرها و دربار و علم و ادب بود و فهاویات در

ولایات ساحلی بحر خزر و آذربایجان و قسمت غربی ایران از ری بطرف مغرب بسیار معمول بوده و شعرائی معتبری مثل بندار رازی و بابا طاهر عریان و کافی ظفر همدانی بان الحان اشعاری سروده اند و هنوز هم در بعضی قسمتها از گیلان اهالی هر آوازی را که بزبان فارسی ترکیب شود «تصنیف» و آوازهای گیلکی را که بلهجه خاص ایشانست «پهلوی» می گویند. در کتب تواریخ و ادب قرون اولیه اسلام جسته جسته نام بعضی از شعر ابا نمونه - هائی از اشعاری که در ماه اول و دوم هجری بفارسی سروده شده مذکور است که از نوع همان اشعار هجائی فارسی قدیم و شبیه بالحن خسروانی و لاسگویی و پهلویاتی است که در پاره ای ولایات معمول مانده، از قبیل سرود کر کویه مذکور در تاریخ سیستان ۱ و دو قطعه شعر هجائی که یکی در حدود سال ۶۰ و دیگری در سال ۱۰۸ هجری بفارسی سروده شده و استاد علامه آقای میرزا محمد خان قزوینی شرح آنها را نوشته اند؟ و شعر منسوب بهرام گور مذکور در کتاب المسالك والممالك ابن خردادبه ۲ و از گویندگان قدیمی که نامشان در بعضی کتب برده شده و گویا از این قبیل شعر فارسی میساخته اند ذکر محمد بن البعث بن جلیس (متوفی سال ۲۳۵) که بگفته طبری پیران مراغه اشعار فارسی او را میخواندند؛ و ابوالاشعث قمی از شعرای اوایل قرن سوم مذکور در معجم الادباء (ب نقل از کتاب اصفهان حمزه اصفهانی) ۵ باقیست. یکی از جمله این گویندگان قدیم که بهر دو زبان فارسی و عربی شعر میگفته و باصطلاح از شعرای ذواللسانین بوده و نسبتاً از حال او نیز اطلاعات مبسوط تری باقی مانده **ابوالینبغی العباس بن طرخان** موضوع این مقاله است.

نام این شاعر و يك قطعه از اشعار فارسی او را در باب سمرقند ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن خردادبه در کتاب المسالك والممالك خود (تاریخ تألیف نسخه اولی آن سال ۲۳۲) آورده و در آنجا کنیه شاعر بجای ابوالینبغی سهواً ابوالنقی طبع شده و آن قطعه اینست :

سمرقند کند مند بزینت کی افکند

از شاش ته ٦ بهی همیشه نه خهی ٧

از این شعری که ابوالینبغی در باب سمرقند گفته و از لقب پدر او طرخان که عموماً ماوک سمرقند را بآن عنوان میخوانده اند چنین برمی آید که این شاعر اصلاً سمرقندی است و ظاهراً از شاهزادگان آن دیار است که پس از استیلای مسلمین بر سمرقند و سفند بعد از قبول اسلام بعنوان مولی در خدمت مسلمین داخل شده.

- ۱- رجوع کنید بمقاله نگارنده در باب موسیقی و شعر قدیم فارسی ۲ در روزنامه کاوه سال دوم (دوره جدید) شماره ۲
- ۲- روزنامه کاوه شماره ۳۵ (دوره قدیم) و جلد اول بیست مقاله قزوینی
- ۳- صفحه ۱۱۸ و روزنامه کاوه شماره اول از سال دوم (دوره جدید)
- ۴- روزنامه کاوه شماره ۱ سال دوم (دوره جدید)
- ۵- معجم الادباء ج ۶ ص ۴۲۱
- ۶- درجایی : نه
- ۷- درجایی : همی شه نه جهی ، المسالك والممالك ابن خردادبه ص ۲۶

غیر از کتاب المسالك والممالك ابن خردادبه ذکر ابن شاعر در دو کتاب بالنسبه قدیم دیگر نیز آمده است یکی در کتاب طبقات الشعراء المحدثین تألیف ابوالعباس عبدالله بن المعتز عباسی (۲۴۷-۲۹۶) دیگری در کتاب الوزراء والکتاب تألیف ابوعبدالله محمد بن عبدوس جهشیاری (متوفی سال ۳۳۱) و صلاح الدین صفدی نیز در جلد پانزدهم از کتاب الوافی بالوفیات مختصر شرح حالی از ابوالینبغی ذکر کرده که ظاهراً مقتبس از ابن المعتز و جهشیاری است.

از تفصیلی که ابن المعتز در طبقات الشعراء از حال او بدست داده و از حکایتی که در کتاب الوزراء جهشیاری مسطور است و عین آن نیز با اندک اختلافی در طبقات الشعراء ابن المعتز هست چنین معلوم میشود که ابوالینبغی از مختصین و خدمتگزاران برامکه بوده و بیش از ده سال متوالی خدمت ایشان را میکرده. روزی یحیی بن خالد برمکی بادو پسر خود فضل و جعفر به راهی جماعتی در راه با ابوالینبغی مصافقت شد این شاعر ابوالقاسم بن المعتز از هری را که با یحیی میگذشت نزد خود خواند و این بیت را نشان داد:

صَحِبْتُ الْبَرَّامِكَ عَشْرًا وَلَا وَيَّيْتُ كِرَاءً وَخُبْرِي شَرًّا

یحیی شنید و بفضل و جعفر گفت لانت بر عقل این مرد که گرفتار حساب داری است. چون ابوالینبغی بخانه رسید فضل و جعفر هر کدام بدره ای زر پیش او فرستادند و هر یک خانه ای نیز باو بخشیدند و از مطبخ خود کتاف او را مستمرماً مقرر کردند. ابوالینبغی از شعرای هجاء و خبیث اللسان بوده و بدیهه مردم را با د فحش می گرفته است. از اشعار عربی او این دو بیت را ابن المعتز سخت پسندیده:

صبر أعلى الذل والصغار من خالق الليل والنهار کم من حمار علی جواد و من جواد علی حمار

و ابن المعتز گوید که بیت ثانی این قطعه در آفاق بر زبان مردم میگردد و در هر مجلس و محفل و کوی و برزن خوانده میشود و مضمون این ابیات همه وقت مصداق خارجی دارد. ابوالینبغی غالباً هجویات و اشعار خود را در لباس الفاظی رکیک و روان و زود فهم ترکیب میکرده تا عامه و اطفال باسانی آنها را فرا بگیرند و در کویچه ها بخوانند و از این راه غالباً متعرض اعراض مردم میشده و کسانی که در صدد آزار دشمنان خود بودند او را باین کار برمی انگیزختند و او از این عمل ناپسندیده خیری نبرد چه وقتی وائق خلیفه (۲۲۷ - ۲۳۲) وی را بهجاء فضل بن مروان و داشت و چون شاعر ساده لوح امر خلیفه را اطاعت کرد و وائق از او در حبس انداخت و در حبس مانند تاجان سپرد ولی تا حیات داشت او را مرتباً و وظیفه ای نیکو میداده اند.

ابوهفان از روایه اخبار می گوید موقعیکه ابوالینبغی در حبس بود بر او وارد

شدم و قصه او را پرسیدم در جواب گفت: «أنا أبو الينبغی، قلت ما الينبغی فحسبت حيث ينبغی» و این عبارت دالست بر آنکه کنیه شاعر ابوالینبغی است و بفتح باء اول و فتح باء نه ابوالنقی چنانکه ناشر کتاب المسالك والممالك ابن خردادبه ضبط کرده. عباس اقبال

۱ - طبقات الشعراء ابن المعتز نسخه خطی ملکی نکرده و کتاب الوزراء جهشیاری